

کارنامه فیلم گلستان

از اواخر سال ۱۳۳۵ - ابراهیم گلستان، که برای شرکت نفت امور عکسبرداری و تهیه گزارش را انجام میداد، شروع به کار سینما کرد. جز این او نویسنده‌ای بود، شاید تا حدی نامتعارف، که در برخی داستانهایش تفاهم خود را نسبت به سینما نشان داده بود. ولی به سینما که آمد بیشتر تفاهم خود را نسبت به ادبیات نشان داد تا سینما.

فیلم اولی که او ساخت «از قطره تا دریا - ۱۳۳۶» بود، که در آن پیش از حد اختلاف سطح بین ارزش تصویر و گفتار دیده میشد، و گلستان اندیشه‌هایی را که نشده بود به تصویرهایی رسا تبدیل کند، بایک آسان‌گیری نسبی بوسیله گفتار القا کرده بود. ترکیب این فیلم بیشتر بدلیل غیر سینمایی ولی دوران‌اندیشانه (ومن موافقم) گسسته شده بود، و کش داده شده بود، و بخش‌های فرعی آن آنرا طولانی کرده بود. ولی گفتار پرطمطراق، موسیقی ملی، رنگ و جنبش خیلی‌ها را از دیدن فیلم خشنود کرد. در واقع موفقیت فیلم در آن بود که راه را باز کرد تا گلستان کسب اعتباری بکند، و پولی را که بابت ساختن فیلم باو دادند صرف برپا کردن جای کار و تهیه وسایل بکند، و کمک بگیرد و دستیارانی بیابد و برود سر کارهای جدی‌تر و بر اساس طرح و نقشه، و رفت.

کارهای بعدی سفارش‌های مستقیم شرکت‌های عامل نفت بود. دوره و چشم‌اندازها، که دیگر رنگی نبود، و در آنها دقت بیشتر بکار رفته بود، وسیعی شده بود کار هر چه بیشتر، ترو تهیز انجام بگیرد ضمناً گلستان و دستیارانش متوجه بودند که ساختن هر فیلم - گذشته از برآوردن احتیاج سفارش‌دهنده - یک سیاه‌مشق است، و ایشان از جمله افراد انگشت‌شماری هستند که - در شرایط ما - فرصت یافته‌اند آنچه را که نمیشود طی دوره‌هایی در کلاسهای پر ادعای سینمایی فرنگستان یاد گرفت، عملاً حین ساختن فیلم - اگر بخواهند - بیاموزند. بهر حال تدریجاً پرورش فنی اینها توسعه می‌یابد، پیش می‌روند و پیش می‌برند.

تعداد چشم اندازها، با این آخرینش «آب و گرما» شش تا بوده است، که بین سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۴۱ ساخته شد، و در فراهم کردن فصل‌هایی از آنها جز گلستان کسانی مثل : بکستر، آلن پندری، فروغ فرخزاد، شاهرخ گلستان کار کرده بودند، ولی سرپرست و تدوین کننده نهایی این‌ها ابراهیم گلستان بود. یکی دوبار در همین چشم اندازهاست که سازندگان را در حال تکرار کارهای دیگران غافلگیر می‌کنیم. ولی این شاید، در مرحله‌ای عیب نیست، شاید تمرین است، و کوشش برای تطبیق دادن آنچه دیگران کرده‌اند با شرایط و وسایل ما. از این که بگذریم دوره چشم اندازها نمودار یک سلسله پیشرفت‌های فنی است و تا حدی پیشرفت هنری. اما هنوز در تبدیل کردن اندیشه‌های شاعرانه به تصاویر لازم موفق نیست (مگر آن قطعه درخشان بشکه سازی در چشم انداز پنجم که خود گلستان ساخته بود، و من آنرا بسیار می‌پسندم) و بیشتر گفتار - یا همان نوشته ادبی - است که مانند یک نجات‌دهنده فیلم را از سقوط حفظ می‌کند.

این حرفها را تمام کنیم و برویم سر کارها و فیلم‌های جدی‌تر:

یک آتش - ۱۳۴۰

تهیه کننده، سرپرست کارهای استودیویی و نویسنده تفسیر: ابراهیم گلستان
فیلمبردار: شاهرخ گلستان
مونتور: فروغ فرخزاد

در ۱۹ فروردین ۱۳۳۷ - چاه نفت شماره شش اهواز که به آخرین مراحل حفاری رسیده بود ناگهان آتش گرفت. آتشی که اهل فن می‌گویند بزرگترین یا یکی از بزرگترین آتش‌سوزی‌های تاریخ نفت بود. و خاموش کردن چاه توسط کارگران و متخصصین محلی یا کمکی به سرپرستی مایرون کینلی که چند روز بعد رسید شصت و پنج روز ادامه داشت.

قرار شده بود که گلستان یک فیلم خبری سیاه و سفید روی این ماجرا بسازد، و شاهرخ گلستان مامور فیلمبرداری شده بود، ولی پس از دیدن چاه و آتش، و فعالیت‌های پای آتش و چاه، رسیده بود به آنجا که روی این واقعه میشود فیلمی با ارزش خیلی بیش از ارزش یک فیلم خبری - و حتی یک شاهکار - ساخت. این موضوع را خبر داد و بسرعت قراری که گلستانها بین خودش داشتند و هدف و نقشه کار عوض شد، فیلم هم رنگی شد و فیلمبرداری ادامه یافت. شرکت نفت که سفارش آن فیلم خبری را داده بود این قرار دوم را نپذیرفت، پس موضوع قراردادی که در بین بود از میان رفت و اینها با خیال راحت فیلمشان را برداشتند و سه سال هم روی مونتازو

دیگر کارهایش صرف وقت کردند و بعد آنرا بنمایش گذاشتند. و این يك کار جدی بود. این فیلم حماسه کار بود، و نمایش دهنده زیبائی و حشمتناك آن آتش گردن افراشته، آتشی که هم باشکوه و هم وحشت آور بود، و پای چنین آتشی کار بود، و قهرمانان گمنام بین ماشین و باروت و آتش. و قهرمانان گمنام دیو آتش را مهار می کردند، و آتشفشان چاه رادها نه میزدند، و این کار و حماسه بود.

میشود گفت که حسن انتخاب موقعیتها توسط فیلمبردار، حسن انتخاب عکسها توسط مونتور، و صداقت در این انتخابها، و گفتاری درخور، «يك آتش» را تبدیل به بی نقص ترین فیلم ایرانی در آن شرایط کرد. فیلمی که فیلم بود.

يك آتش با وجود آنکه از طرف عده ای که حق هم داشتند کاری غیر منتظره نامیده شد، برای آنها که فیلم دیگری بنام «مبارزه با آتش در اهواز-۱۳۳۷»* را - که روی همین موضوع ساخته شده بود - میشناختند خیلی هم غیر منتظره نبود. این یکی فیلم سیاه و سفید و جامعی بود که بیشتر جنبه گزارشی داشت، و ناگفته نمیشود گذاشت که در ردیف خودش دقیق و جالب ساخته شده بود و بطور استثناء قطعه منفجر ساختن چاه در «مبارزه با آتش...» بمراتب قانع کننده تر و حتی هیجان بخش تر از همین قطعه در يك آتش بود بگذریم.

از نظر من تنها عیب يك آتش در تردیدی است که ظاهراً در مونتاز آن و نوشتن گفتار آن داشته اند. گویا تکلیف خود را نمی دانسته اند، که آیا شرکت نفت عاقبت خرج تهیه فیلم را خواهد داد یا نه، و شاید برای نگه داشتن این مشتری بوده است که می بینیم فیلم گاهی نوسانی میکند بین يك اثر گزارشی و يك فیلم ناب.

بهر حال این فیلم، يك آتش، تحولی مطبوع در کار سینمایی گلستان بود، و باعث بوجود آمدن تحولی مطبوع در ذهن نماشا گرایرانی، و عده ای قانع شدند که در این شرایط، شرایط سخت، فیلم خوب هم میشود ساخت.

خواستگاری - ۱۳۴۰

ساختن این فیلم ظاهراً بنا به سفارش تلویزیون کانادا بوده است، و قرار بوده که فصلی باشد در فیلمی که راجع به خواستگاری در چهار گوشه جهان است، و سه فصل دیگرش را دیگران در کانادا، ایتالیا و هند تهیه می کرده اند. بهر حال فیلم ساخته و فرستاده شد، ولی شکل نهایی آن را هنگام تدوین فیلم اصلی بر هم زدند. تا

حال این فیلم به ایران نرسیده یا رسیده و بنمایش در نیامده است، و من چیز دیگری درباره آن نمیدانم.

موج و مرجان و خارا - ۱۳۴۱

کارگردان: آلن پندری

مدیر تهیه و نویسنده تفسیر و سرپرست کارهای استودیویی: ابراهیم گلستان.

طرح ساختمان فیلم: گلستان - پندری.

فیلمبرداران: بیل اسمیتن راسل - شاهرخ گلستان - فیل لاو - سلیمان -

میناسیان - منوچهر ناظریان.

موسیقی: حسین دهلوی.

این فیلم دست کم بدلیل پول هنگفتی که خرجش شده است، مهم و جدی است، و ناچاراً انتقادش هم جدی خواهد بود، و این انتقاد از طرف کسی می شود که از دیدن آن بیک اندازه خوشحال و آندوهگین شد. و آندوهگین ماند...

این فیلمی است که با حداکثر وسایل موجود در ایران و هیأت فنی دانا، با چند قطعه واقعا درخشان و غنی فنی و شعری فراهم آمده است. و اگر بشمریم قطعه آغاز فیلم و سیر و گشت دردنیای زیر دریا بسیار زیبا و دلچسب است و با دیدن آن یکه میخوریم. طرز معرفی خارك و سپس شروع عملیات سازندگی جالب است. قطعه کوبیدن میخ های چهل فوتی در دریا برای برپا کردن اسکله بسیار گیر است، ولی مراسم تشییع جنازه لوله، زیر آفتاب، با آن مردان پوشیده صورت خاک آلود؛ این دیگر شعر بود. و نه هر شعری. شعر دلکشی بود. برجسته ترین قطعه فیلم.

جز اینها موسیقی فیلم که یکی دیگر از مراحل تجربی تطبیق موسیقی ایرانی با تصویر رابه بر میگردد، کاملاً راضی کننده است و نشان دهنده امکان بشمر رسیدن چنین تجربه ای، که میدانیم سینماگران حرفه ای ایران به آن بی اعتنا مانده اند اما بعد ...

بگفته آن دوست این فیلم حماسه ای است درباره ماشین، و اگر فیلم ایرانی است - و باید چنین باشد - پس با تأثر میشود گفت که این حماسه خوان خودش ماشین را نساخته است. و من اگر با این تعبیر موافق نباشم (که نیستم) و آنرا حماسه ای درباره کار بخوانم، بسازانکار نمی کنم که فلسفه لایتچسبک و کمی منظرانه این فیلم درباره کار، موفق نمی شود از زیر بار لبخندشکاک برخی تماشاگران (چه روشنفکران ترشرو و چه مجسمه های حسن نیت) بگریزد. و من خود چنین لبخندی رازدهام.

از این که بگذریم طرح ساختمان فیلم که - اگر درست بیاد باشد - در چهار قطعه تدوین شده بود، پیوند محکمی ندارد. خصوصاً دارای تکه‌های اضافی است (با آن قطعه اضافی که داد میزند در پایان فیلم). و گفتار فیلم که گاهی هم برای وصل کردن این چهار قطعه نوشته شده - در خلال يك نثر زیبا و افراطی گرچه - تماشاگر را با پیچیدگی‌اش می‌پیچاند، و برخی دقایق هم ارزشی بر تر از ارزش تصویر دارد، و فیلم اگر حرفی، یا حرف مهمی می‌زند بیشتر با این تفسیر می‌زند تا آن تصاویر و یکجور دلسوزی و همدردی نسبت به این آب و خاک در آنست، ولی سرانجام هم در تئمی از کار خود که یکپارچه کردن آن چهار قطعه است موفق نمی‌شود.

اما در مورد آلن پندری و کارگردانندگیش؛ بنظر میرسد که این شخص فیلم‌های مستند خوبی را خوب دیده و بخاطر سپرده است، و حین گرداندن این فیلم گاهی برخی از آنها را خوب پس داده است. بهر حال تصاویر این فیلم در عین زیبایی نقشی و در برخی موارد چشم‌گیری که دارد، یا آن مونتاژ کوئیدن می‌بخشد که جالبست، عموماً کارهای متعارفی است، و خیلی هم تازگی و ویژگی محسوسی در کار نیست، جز آن قطعه بخاک سپردن لوله. در موارد دیگر، فیلم کم و بیش شبیه فیلم‌های مستندی است که کمپانی نفتی «شل» می‌سازد، و آن تکه حفر چاه نفت که بکلی تکراری و پرت است.

حرفها بد را از کشید، اما تمام نشد. خلاصه‌اش کنیم: این فیلم چهل دقیقه‌ای با همه نکات مثبت و منفی‌اش شاید یکی از بهترین فیلم‌هایی است که - در ایران - ممکن است به سفارش يك شرکت دست و دل‌باز و ولخرج - اما از کیسه خلیفه - روی تأسیسات و بر نامه‌های ساختمانی و صنعتی جزیره خارک ساخت. و در عین حال بعدها وجود این فیلم ماندنی و گران‌مصرف ملتی خواهد بود که کار نمی‌کرد، اما حماسه‌های دو میلیون تومان‌ی در باره کار می‌ساخت.

سفید و سیاه - ۱۳۴۱

کارگردانان: ابراهیم گلستان، فروغ فرخزاد

فیلمبردار: سلیمان میناسیان

گویا این فیلم نسخه دیگری است از آن که بنام «آب و گرما» (جزء دوره چشم‌اندازها) برای شرکت ننت ساخته شد ولی من از چگونگی تفاوت‌های این دو نسخه و چرایی اختلاف این دو نام بی‌خبرم. برویم سر موضوع!

زمستان است و برف و سپس آفتاب، بعد برفها آب میشود، و آب به کارون میریزد، و کارون به آبادان میرسد، آب کارون در دستگاہها به اصل خود باز

میگردد و بدل به یخ میشود، برای مردم زیر آفتاب. وزیر آفتاب، زیر تابش تند آفتاب، همه چیز دوار است، و مردمی هستند که بین دکلهای بلند و دستگاههای بزرگ، وزیر ضربات يك چکش، يك چکش مخوف، بحساب نمی آیند. ابتدای فیلم بر اساس يك معیار خودمانی بدن نیست، فیلم کارون را زود از دست میدهد، در قطعه یخ سازی سرما و در قطعه کوره گرما با اندازه کافی القا نمیشود، شاید بخاطر بی حالی تصاویر عکس العمل های کارگران. معرفی آبادان و آب شدن کوره ها خوب است، و قطعه آبادان و دوار و پتکی که مدام فرودمی آید (با ضافه صدایی که روی آنست) بر اساس يك معیار بین المللی بسیار خوب است. این مختصر ترین تشریحی است که میتوانم از فیلم بکنم، با تأسف می بینیم که ضعف بخش های ابتدایی فیلم ارزش مجموع کار را دچار نقصان می کند.

ما آدیم - ۱۳۴۱

تهیه کننده و کارگردان: ابراهیم گلستان

فیلمبردار: سلیمان میناسیان

متأسفم، این فیلم را اصلاً نپسندیدم. فیلمی است که مرانمی گیرد. نه بخاطر سنگینی آن، بخاطر نارسائیش. فیلم مطلبی را که میخواسته است داشته باشد هیچ نمیرساند. اینجا نتوانی بسیار در تمایز تصویر میفهمی بچشم میخورد، و چون بشکلی بی دلیل گفتار هم ندارد، فکر میکنم که اگر کارگردان همراه فیلمش نباشد و آنرا توضیح ندهد از آن هیچ نمیشود فهمید.

مفهومی که فیلم قرار داده است داشته باشد خیلی خوب بوده؛ از میان رفتن هویت و شخصیت انسانی در قبال جمع، ماشینی و آماری شدن آدمها، تبدیل شدن آدمها به ترفه های آماری، از میان رفتن احساسات و عواطف شخصی زیر ماشین، وزیرنگاهی که گنجینه های بایگانی از بالا به آنها می کند...

ولی تصاویر رسان نیست، گویا نیست، حتی زیبا هم نیست. مقداری از حالات و تصاویر تکراری است، در سفید و سیاه، خود گلستان بکار رفته بود. و باز همان تصاویر بی حال نشان دهنده عکس العمل های کارگران پای کوره و پتک کار را خراب می کند. با مکرر نشان دادن دستگاه های آماری هم آن مطالبی که قرار بود، بکسی القا نمیشود، اینها فقط خسته می کند و منتظر نگه میدارد. فیلم مثل کسی است که میخواهد فریادی بزند، دهانش را بازمی کند ولی هیچ صدایی از آن خارج نمیشود، یا اگر میشود گنگ است، رسان نیست...

متأسفم من این فیلم را اصلاً نپسندیدم.

بهرام بیضایی